استناد به این مقاله: نشاط، نرگس (۱۳۹۰). ضرورت تفکر فرارشته‌ای در مطالعات علم اطلاعات. پژوهش‌نامه کتابداری و اطلاع‌رسانی،۱ (۲)، ۱۱-۲۸.

ضرورت تفکر فرارشته‌ای در مطالعه علم اطلاعات

دکتر نرگس نشاط[1]

دریافت: ۱۳۹۰/۶/۷، پذیرش: ۱۳۹۰/۷/۳۶

چکیده

هدف/زمینه: *اطلاعات مفهومی سیال است، به‌طوری که هر زمان بخواهیم آن را بررسی کنیم چندوجهی و چندگانه می‌شود، همین امر سبب شده چنین فرض شود که اطلاعات در خود نوعی گوناگونی و چندگانگی دارد. به دلیل وابستگی متقابل و تنگاتنگی که بین اطلاعات و متغیرهای گوناگون دیگر وجود دارد استفاده از یک مدل صرفاً اطلاعاتی کافی نیست و برای تحلیل کارآمد و موفق یک موقعیت باید رشته‌های بیشتری فعالانه در تجزیه و تحلیل وارد شوند.*

روش: *نقش تفکر فرارشته‌ای در اینجا به معنای بهره بردن از این رهیافت چندگانگی است، رهیافتی که حاکی از میل به ایجاد وحدتی است که به تشریح جایگاه‌ها و مدل‌ها می‌انجامد و بازشناسی و گسترش مفاهیم چندگانه را سبب می‌شود. بدین ترتیب جایگاه‌ها و مدل‌ها به روش جدیدی تشریح و تبیین شده و مورد نقد و واکاوی قرار می‌گیرد.*

یافته‌ها: *بدیهی است که تنها از طریق فعالیت عملی در حوزه اطلاع‌رسانی نمی‌توان به شناختی جامع از این رشته دست یافت. برای پاسخ به مسائل اساسی که حوزه اطلاعات و اطلاع‌رسانی با آن مواجه است دانستن آن علم لازم است ولی کافی نیست؛ در مقایسه، بنیان مستحکمی از علم اطلاعات که ریشه در سنت‌های پژوهشی گسترده‌ای دارد برای هر فعال در حوزه اطلاعات و اطلاع‌رسانی امکان دسترسی به نتایج جمعی بسیاری از اذهان دیگر و تجربه کلی یک رشته کلی‌تر را فراهم می‌سازد. اگر چه دانش اطلاعات و اطلاع‌رسانی تا اندازه‌ای با عمل اطلاع‌رسانی گسترش می‌یابد، اما این نه عمل، که تحقیق روشمند و نظام‌مند در خصوص اطلاعات – و دیگر موضوعات وابسته – است که پژوهش اطلاع‌رسانی را تشکیل می‌دهد ؛ عناصر علم اطلاعات نشأت گرفته از عناصر مختلفی است که عمل اطلاع‌رسانی یکی از این منابع است. از این روی، مقاله حاضر برآن است تا نقش تفکر فرارشته‌ای را در علم اطلاعات مورد بررسی قرار دهد.*

کلیدواژه‌ها: *تفکر فرارشته‌ای، علم اطلاعات، آسیب‌شناسی رشته‌ای، اطلاع‌رسانی*

---

[1] . دانشیار کتابخانه ملی و مرکز اسناد جمهوری اسلامی ایران

مقدمه

انسان موجودی متفکر است و همه اعمال و گفتار او از اندیشه‌اش سرچشمه می‌گیرد. هیچ اندیشه‌ای از خلاء نمی‌روید، بلکه از زمینهٔ کلی‌تر و وسیع‌تری به نام ذهن ریشه گرفته و با مرور زمان، در بستر فرهنگ جامعه‌ای که به آن تعلق دارد، با رشته افکار خود و دیگران تطابق یافته و منسجم می‌شود تا تجربهٔ‌زیستی هر فرد را در قالب ذهنیت عادی و موجود وی شکل دهد. با این نگاه، نظریه‌ها، چارچوبی فکری، کلی، و نظام یافته‌اند. نظریه‌های مربوط به اطلاعات بخشی از افکار و اندیشه‌های محققان، متخصصان، و دانشمندان دربارهٔ اطلاعات و حیات آن است که با ترتیب خاصی ساختار یافته و روی هم رفته بستر فکری معینی را برای بررسی و تجزیه و تحلیل نظری اطلاعات از یکسو و حل مسائل و مشکلات عملی و شناخت پدیده اطلاعات از سوی دیگر فراهم می‌آورد . بر این اعتبار، نظریه‌ها ابزار شناخت اطلاعات محسوب می‌شوند. در واقع، یکی از اهداف والای نظریه‌پردازی در رشته‌های گوناگون علمی ارتقای سطح شناخت نظری و عملی در آن رشته است، طوری که امروزه اعتبار علمی هر رشته به ویژه در علوم انسانی را با سطح نظری آن رشته مشخص می‌کنند. به همین سبب، رشته‌هایی را که هنوز نمی‌توانند در بدنه منسجمی ارائه شوند و یا به یک طرح و الگوی کلی واحدی برای جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل داده‌های علمی زیر مجموعه خود دست نیافته‌اند، فاقد اعتبار علمی لازم می‌دانند. بدیهی است که حوزهٔ اطلاعات و ادعاهای علمی در باب آن تحت تأثیر دیدگاه‌های مختلف دانش قرار دارد؛ و شناخت این مفاهیم مختلف دشوارتر از آن است که در یک نگاه مورد مطالعه قرار گیرد. "هرگاه بخواهیم که این حوزه ارتقاء یابد و رشته اطلاع‌رسانی به رشته‌ای بالنده تبدیل شود باید بتوانیم الگوهای معرفت شناختی و مبانی فکری–فلسفی حاکم بر این الگوها را از یکدیگر بازشناسیم و هیچ راه گریزی هم برای آن وجود ندارد"(Hjørland and Nicolaisen, 2006).

اطلاعات مفهومی سیال است، به‌طوری که هر موقع بخواهیم آن را بررسی کنیم چندوجهی و چندگانه می‌شود، همین امر سبب شده چنین فرض شود که اطلاعات در خود نوعی گوناگونی و چندگانگی دارد. به دلیل وابستگی متقابل و تنگاتنگی که بین اطلاعات و متغیرهای گوناگون دیگر وجود دارد، استفاده از یک مدل صرفاً اطلاعاتی کافی نیست و برای تحلیل کارآمد و موفق یک موقعیت، باید رشته‌های بیشتری فعالانه در تجزیه و تحلیل وارد شوند. از این روی، مقاله حاضر برآن است تا نقش تفکر فرارشته‌ای را در علم اطلاعات مورد بررسی قرار دهد.

آسیب شناسی دانش رشته‌ای[۱]

زندگی حرفه‌ای که اغلب آن را به مثابه فعالیتی والا، تخصصی، منظم، و قالب‌دار توصیف می‌کنند، همچون متنی است که با توجه به تخصصی و فنی بودنش، "فضایی خالی" در فاصله میان دیگر فعالیت‌ها باقی می‌گذارد که با زندگی روزمره پر می‌شود و زندگی روزمره نیز خود عمیقاً تحت تأثیر فضاها، شرایط، و موقعیت‌های پیچیده و رمزآلودی است که در عصر ارتباطات، جوامع دانایی محور، و دنیاهای مجازی حاکم است. فضایی که آنها را با همه تفاوت‌ها و تعارض‌هایشان در بر می‌گیرد و محل تلاقی، پیوند، و فصل مشترک میان آنهاست. به این ترتیب، مطالعه فضای اجتماعی زیست انسان یک کار میان رشته‌ای است؛ نه صرفاً از آن رو که موضوعاتی را در بر می‌گیرد که رشته‌های موجود از قلم انداخته‌اند، بلکه بدان سبب که همچون چسبی نظری عمل می‌کند و نشان می‌دهد که این نظام‌های فکری، در نهایت به همدیگر مرتبط‌اند، حتی زمانی که سعی دارند این ارتباط را انکار کنند.

اصطلاح رشته[۲] اغلب دو کاربرد عمده دارد: اول، معطوف به شاخه‌ای از یادگیری یا مجموعه‌ای از دانش است. دوم، به حفظ نظم و کنترل در میان گروه‌های تحت امر، همچون سربازها، زندانی‌ها، یا شاگردان مدرسه اشاره دارد. این دو کاربرد از نیمه نخست سده پانزدهم به بعد در گونه‌ای از کاربردهای قدیمی تر در یکدیگر ادغام شد. در این سیاق، عبارت "رشته" بر نوع ویژه‌ای از آموزش اخلاقی دلالت داشت که هدف آن اجرای صحیح آموزش نظم و خویشتن‌داری بود. این مفهوم برگرفته از واژه لاتینی دیسیپلینا[۳] است که به تعلیم شاگردان به دست بزرگ‌ترانشان اشاره دارد و لزوماً به دانش تخصصی و ارزشمندی توجه می‌کند که برخی افراد دارای آن هستند و دیگران نیستند. این اصطلاح از دیرباز در مسائل مربوط به ارتباط میان دانش و قدرت نیز به کار گرفته می‌شد. اما هنگامی که از واژه‌های میان‌رشته‌ای، فرارشته‌ای، یا مانند آن استفاده می‌کنیم، معمولاً به نوعی از آگاهی انتقادی از این ارتباط نظر داریم. انتقاد از آن جهت که مرزبندی‌های رشته‌ای در دانشگاه و بسط و گسترش آن در حوزه‌های علمی و معرفتی می‌تواند سبب گسترش بی‌حد و حصر "تخصص گرایی[۴]"، "مدرک گرایی[۵]"، و منحرف شدن اهداف عالیه نظام آموزش عالی و نهاد دانشگاه گردد. در چنین وضعیتی، موضوع رشته به خودی خود به

---

[۱] بخشی از سخنرانی نگارنده در همایش میان رشته‌ای کتابداری و اطلاع‌رسانی (شیراز: دانشگاه شیراز: خرداد ۱۳۸۹).

[2] . discipline
[3] disciplina
[4] . professionalism
[5] . credentialism

عنوان یک شیء محسوب خواهد شد و ارتباطات و همبستگی‌هایی که این موضوع با موضوع مورد بحث سایر رشته‌ها دارد حذف می‌شود، همچنان که ارتباطات و همبستگی‌هایش با جهان نیز، که بخشی از آن محسوب می‌شود، از بین خواهد رفت(مورن ، ۱۳۸۷).

کمبود ارتباط میان علوم طبیعی و علوم انسانی، رشته‌ای شدن علوم و محدود شدن در چارچوبی معین، و رشد تصاعدی دانش‌های مجزا سبب گردیده تا متخصص و غیر متخصص بیش از پیش نسبت به دانش موجود بی‌اطلاع بمانند. بدتر از همه اینکه وضع موجود پذیرفته شده و طبیعی به نظر می‌رسد.

برخی صاحب نظران مسئولیت این مرزبندی‌های رشته‌ای را متوجه اندیشمندانی دانسته‌اند که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای قلمرو تخصصی خود تقدس قائل بودند و آن را برتر و بالاتر از هر نوع دیگری می‌دانستند. دانشمند فرانسوی، " لوسین فبور[1]" در ۱۹۴۹، مسئولیت این مرزبندی‌ها را متوجه کسانی کرد که اعلام کردند: "پایتان را اینجا نگذارید، اینجا قلمرو جامعه شناسان است، آنجا هم نگذارید، زیرا که قلمرو روان‌شناسان است؛ فکر سمت راست را هم اصلاً نکنید که متعلق به جغرافی‌دانان است، و سمت چپ را هم همین طور، که متعلق به قوم‌شناسان است." و افزود: "اینها کابوس است، مرزها و برچسب‌ها را بردارید. مورخان باید هم لب این مرزها، روی مرزها، این طرف و آن طرف مرزها کار کنند." وی در سال ۱۹۴۱ در کنفرانسی برای مورخان دستورالعمل صادر کرد و گفت: "ای مورخان، باید هم جغرافی‌دان باشید، هم حقوق‌دان، هم جامعه‌شناس، و هم روان‌شناس" (نقل در والاد ، ۱۳۸۷، ص.۷۵-۷۸).

اما، امروزه ساختمان دانش معاصر مانند برج سر به فلک کشیده‌ای است که بیش از آنچه ما بر آن مسلط باشیم، او بر ما مسلط می‌شود. در همان حالی که این برج ساخته می‌شود مفهوم "اطلاعات" در منجلاب بحران گیج کننده بنیان‌های شناخت خود فرو می‌رود. بسط و گسترش دانش بشری چه در علوم طبیعی و چه در علوم انسانی به قدری فراگیر، سریع، و پیچیده است که دیگر ارائه دانش حاصل از یافته‌ها و یا ذخایر علمی گذشته در هر رشته‌ای به صورت خطی ممکن نیست. بنابراین، تجارب و دانش کسب شده در رشته‌های گوناگون از راه نظریه‌پردازی و در قالب نظریه ارائه می‌شود. این روند به ویژه از نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی از موقعی که شناخت علوم از بدنه عمومی فلسفه جدا شد و به شاخه مستقلی به نام معرفت‌شناسی تأسیس یافت، شتاب گرفت و مرزهای سنتی ارائه دانش انباشته شده در هر رشته‌ای را به صورت مجموعه‌ای از اصول، قضایا، و قوانین مکشوفه آن رشته در نوردید. اما رویدادهای زندگی بشری

---

[1] Lucien Febvre

در صدساله اخیر و تحولات اجتماعی و علمی سه دهه گذشته به شدت از بسته شدن مرزها میان ساختارهای نظم یافته و شناخته شده دانش (رشته‌ها) و ثبات آنها جلوگیری کرد و موجب ارتباط و تعامل میان قلمروها و حوزه‌های مختلف گردید و زمینه انتقال، جابجایی و تبادل مفاهیم، نظریه‌ها، ساختارها، مهارت‌ها و روش‌های رشته‌ای و تخصصی به سایر قلمروهای دانش و رشته را فراهم آورد. امروزه، حتی کیفیت و ماهیت تکامل رشته‌ها و دوام و قوام آنها نیز به کیفیت و نوع روابط و مناسباتی بستگی دارد که با محیط و عناصر پیرامون‌شان برقرار می‌کنند. فقط زمانی یک رشته را، به ویژه در علوم انسانی، واجد اعتبار معرفت‌شناختی می‌دانند که قادر به ارائه کل داده‌ها و دانش رشته در چارچوبی وسیع‌تر باشد. بنابراین، امروزه سؤال اصلی در اعتبار رشته‌های گوناگون علمی و دانشگاهی، به ویژه، در رشته‌های علوم انسانی این نیست که یک رشته از بدو پیدایش تاکنون تا چه میزان تجارب عملی اندوخته است، بلکه این است که آیا آن رشته توانسته این ذخایر را در چارچوب فکری وسیع‌تری ارائه دهد. مطالعات به صورت رشته‌ای، دیگر به شرطی می‌تواند جایگاه خود را حفظ و از آن دفاع کند که چشم از واقعیت کلی برنگیرد و دست خود را به دست رشته‌های خویشاوند بدهد. در برگیرندگی و دامنهٔ عمل در علم اطلاعات گسترده است و به مسائل و موضوعاتی می‌پردازد که به انسان، اجتماع انسانی، دنیای مجازی و بسیاری دیگر مربوط می‌شود که هیچ یک را نمی‌توان نادیده گرفت. ساختمان ذهنی و روانی انسان، فرهنگ او، فیزیولوژی مغز و ارگانیسم و ژنتیک همه و همه جنبه‌های مختلف یک واقعیت پیچیده‌اند که در این مسیر مورد شناسایی و استفاده قرار می‌گیرند.

اهمیت فرارشتگی

برخی تعاریف

فرارشتگی عبارت است از همگرایی چشم اندازها و نظرگاه‌های علمی، فلسفی، و معرفتی برای رسیدن به شناخت "حقیقت"، "طبیعت"، و معرفت. فرارشتگی بر پدیده‌ها و پرسش‌های بنیادینی تمرکز دارد که ماهیت فلسفی–معرفتی دارند. پرسش و تأمل درباره ماهیت انسان، ماهیت نظام‌های دانش، ماهیت علم، ماهیت نظام‌های فکری، جهان بینی‌ها، و ماهیت حقیقت و واقعیت از موضوعات اصلی فرارشتگی هستند. بنابراین، "فرارشتگی نه تنها مرزها و اقلیم‌های دانش و روش‌های رشته‌ها و تخصص‌های دانشگاهی را می‌پیماید (Max- Neef, 2005, p. 5-16; Davidson, 2004)، بلکه دانش‌ها، تجارب و و روش‌های آنسوی مرزهای رشته‌ها و تخصص‌های مرسوم آکادمیک را نیز جست و جو می‌کند(Negre, 2004).

در منشور نخستین کنگره بین الملل فرارشته‌ای که در سال ۱۹۹۴ در کشور پرتقال برگزار شد، چنین

آمده است که "فرارشتگی فرایند التقاط چندین رشته نیست؛ بلکه مرزهای موجود میان رشته‌ها را از بین می‌برد تا از طریق گفت و گو میان آنها بهترین نتیجه، که همان ایجاد دانش جدید است، حاصل شود(Klein, 2001). نیکولسکو[1] (۱۹۹۷، ص ۷) فرارشتگی را راهی برای خوددگرگونی به سوی خودشناسی، اتحاد دانش و خلق هنر جدید برای زندگی در دنیای پیچیده و آشوبناک کنونی می‌داند. وی در مقام یک فیزیکدان نظری، الگویی فرارشته‌ای پیشنهاد کرد که الگوی رفتاری آن براساس سه محور "پیچیدگی"، "سطوح چندگانه واقیت"، و "منطق مرکزی مشتمل" استوار است. از آنجا که "منطق مرکزی مشتمل" دارای ساختار بازی از "وحدت" و "کثرت" است، قادر است پیوند و پیوستگی میان سطوح مختلف واقعیت‌ها را تبیین و توضیح دهد. به سخن دیگر، نگاه فرارشته‌ای به قضایا و پدیده‌ها، به حذف تجانس منجر می‌گردد و به جای تقلیل، اصل جدید نسبیت را که زاییده همزیستی دو الگوی "کثرت پیچیده" و "وحدت باز" است جایگزین می‌کند (Nikolesko, 1996). کریستین پل[2] (۲۰۰۰) معتقد است " فرارشتگی تجلیات بیرونی جهان معاصر است." این بدان معناست که بسیاری از مسائل مربوط به این حوزه‌ها "از نوع هیچ رشته‌ای هستند" (ص. ۱۸- ۹).

فرارشتگی در "دو" بعد متجلی می‌گردد:

۱.**بعد معرفت‌شناختی.** از این منظر، فلسفه و هدف آن، تبیین و فهم هستی و معرفت است و محصول آن دست‌یابی به دانش‌های بنیادین، نظریه‌های جهان‌شمول و معرفت‌های وحدت بخش است. این دسته از فعالیت‌های فرارشته‌ای به دنبال تجسم بخشیدن به ساختارهای جدیدی از وحدت میان معرفت‌ها هستند که نه تنها از مرزهای متعارف و مرسوم میان رشته‌های سنتی عبور می‌کنند، بلکه با گذشتن از مرزهای متعارف علمی و اجتماعی، سعی در بازنگری چارچوب‌ها و الگوها، بازسازی بافت‌ها و خلق ساختارهای جدیدی از دانش دارند. به‌طور مثال، نظریه "وحدت دانش"، فرارشته‌ای است. در سطحی پایین‌تر، " پدیدار شناسی" را نیز می‌توان ثمره تفکر و فعالیت فرارشته‌های معرفت‌شناختی دسته‌بندی کرد .

۲. **بعد انتقادی.** به‌طور کلی، مباحثی که دارای ابعاد روشنفکرانه اجتماعی انتقادی هستند و نسبت به مؤلفه‌هایی نظیر قدرت و فرهنگ نظر گاه‌های انتقادی ساختاری و کارکردی دارند در فضای فرارشتگی "انتقادی" بررسی و تحلیل می‌شوند. به‌طور مثال، پساساختارگرایی از حوزه‌های فرارشته‌ای است.

یکی از پیش نیازهای اصلی برای فعالیت‌های فرارشته‌ای، ایجاد مفاهیم و الگوهای رفتاری جدید و

[1] Nikolesko
[2] Pohl

مشترک برای درک متقابل میان کنشگران است. زیرا این مفاهیم و الگوها نقاط اشتراک پنهان میان رشته‌ها و کنشگران مختلف را آشکار می‌سازند.

فلسفه فرارشتگی

فلسفه فرارشتگی رسیدن به "شناخت" است: شناخت و فهم هستی، معرفت، اجتماع، و انسان. به عبارت دیگر، حاصل تفکر فرارشته‌ای رسیدن به صورت‌های جدید و مبتکرانه‌ای از شناخت است. از این رو، بازسازی پدیده‌های واقعی و شکل دادن استعاره‌های جدید، یکی از روش‌های مهم آموزش با استفاده از تفکر فرارشته‌ای برای فهم روابط و پیچیدگی‌ها است. بازسازی پدیده‌ها و خلق استعاره‌های جدید ابزاری هستند که از طریق آنها شناخت ناشناخته‌ها از طریق شناخته‌ها حاصل می‌شوند.

موفقیت فرارشتگی در عمل، داشتن بینش و نگرش کل‌نگر به پدیده‌ها و تجزیه و تحلیل هر پدیده در ارتباط با یک کل است. در نتیجه، موفقیت هر برنامه و طرح فرارشته‌ای در عمل مستلزم این است که فرد جهان، مسائل و موضوعات پیرامون آن را به مثابه یک کل پیچیده و یکپارچه فهم و تجربه کند. همان گونه که نیکولسکو (۱۹۹۶) می‌گوید، "شناخت و فهم هر مسئله جزئی نیز مستلزم شناخت فرایندهای کلان پیرامون آن و فهم مسئله در یک کل یکپارچه است".

از آنجایی که خلق دانش، بینش، و تجارب نو از هدف‌های اصلی فرارشتگی است، یکی از ویژگی‌های اصلی آموزش و یادگیری در ساختار این رویکرد استقبال از آشکارسازی، ارج گذاری، و تبیین "تفکرات جدید"، "تخیلات غریب"، "تصورات بیگانه"، "پرسش‌های غیر متعارف" و "فرضیه‌های ظاهراً محال و غیر قابل اثبات" است.

همبستگی پدیده اطلاعات با تفکر فرارشته‌ای

با توجه به چندوجهی و چندگانه بودن مفهوم "اطلاعات"، می‌توان چنین فرض کرد که اطلاعات در خود نوعی گوناگونی و چندگانگی دارد. تراژدی چند بعدی بودن اطلاعات در دو سطح مطرح است: موضوع و آثار. هر رخداد اطلاعاتی پیوستگی فراگردهای جنبشی، الکتریکی، شیمیایی، فیوزیولوژیکی، مغزی، وجودی، روان‌شناختی، فرهنگی، زبان‌شناختی، منطقی، فکری، فردی، جسمی، شخصی، فراشخصی، و غیر شخصی را ایجاب می‌کند که یکی را به دیگری پیوند می‌دهد. بنابراین، در اثر وابستگی متقابل و تنگاتنگی که بین اطلاعات و متغیرهای گوناگون دیگر وجود دارد، استفاده از یک مدل صرفاً اطلاعاتی کافی نیست و برای تحلیل کارآمد و موفق یک موقعیت باید رشته‌های بیشتری فعالانه در تجزیه و تحلیل

وارد شوند.

برای روشن کردن تجزیه و تحلیل و چگونگی رویارویی با این بحران نظری نگاهی اجمالی به مبانی فکری و فلسفی راهگشاست. مبانی فکری و فلسفی اساس و پایه تفکر نظریه‌پردازان را تشکیل می‌دهد و اندیشه نظریه‌پردازان، که از دانشمندان و محققان یک حوزه فکری هستند، به ناچار در قالب‌های ذهنی معینی طرح‌ریزی می‌شود که نمی‌توانند خارج از این چارچوب‌ها و قالب‌ها بیندیشند. از آنجا که نظریه، ساخته و پرداخته ذهن و اندیشه دانشمندان بوده و آنان نیز مانند هر انسان دیگری محکوم ذهنیت خود هستند، مبانی فکری و فلسفی بخش مهمی از ذهنیت موجود دانشمندان را تشکیل می‌دهد و خواه ناخواه در شکل‌گیری هر نظریه تأثیر عمیق و بسزایی می‌گذارد. بنابراین، برای درک عمیق، و به عبارت دیگر، شناخت و نقد نظریه‌ها در هر رشته‌ای از جمله اطلاعات و اطلاع‌رسانی لازم است که علاوه بر مطالعه نظریه‌های مخصوص به دانشمندان و محققان آن رشته، سرمنشأ و سرچشمهٔ زایش و پیدایش فکری آنها نیز مورد مطالعه قرار گیرد. خواه این سرچشمه‌ها درون رشته جای داشته باشند، خواه در خارج از رشته. همان-طور که شناخت یک رشته علمی بدون مطالعه و درک درستی از نظریه‌های آن رشته ممکن نیست، شناخت نظریه‌های یک رشته نیز بدون شناخت منابع و ریشه‌هایی که نظریه‌ها از آن سرچشمه گرفته‌اند، ممکن نیست. ذهنیت هر نظریه‌ای نیز الزاماً تحت تأثیر جهان‌بینی و فرهنگ جامعه او است و شناخت آنها نیز برای نقد و واکاوی نظریه ضروری است. همه اینها مستلزم داشتن رویکرد فرارشته‌ای است. رویکردی که ناظر بر استحکام بخشیدن به تلاش‌ها جهت تبیین یا تشریح دوجانبه یا چندجانبه باشد. رویکردی که از راه پویایی حاصل از روابط درونی و بیرونی عناصر و اجزاء پدیده‌ها و نظریه‌های مورد مطالعه حاصل می‌شود. درست بر عکس زمانی که آنها را به صورت جدا یا تنها و جدا از اصل و منشاء خود به شمار آوریم. این رویکرد، چنانچه فلوریدی (۲۰۰۲) می‌گوید "صرفاً حوزه جدید پرسش فلسفی نیست، بلکه روش‌شناسی جدیدی را نیز ارائه می‌دهد. مفاهیم، روش‌ها، نظریه‌ها، مدل‌ها، فنون، و ابزارهایی که بدین طریق پیش کشیده می‌شوند، می‌توانند در تبیین مسائل مربوط به اطلاعات به کار آیند".

نقش تفکر فرارشته‌ای در اینجا به معنای بهره‌بردن از این رهیافت چندگانگی است. یعنی تضمین نشر ایده‌ها و جابجایی مفاهیم. این هرگز بدین معنا نیست که هر یک از اجزاء یک رشته جذب رشتهٔ دیگری گردد یا به یک واحد تبدیل شود یا روی دیگری سوار شود، بلکه حاکی از میل به ایجاد وحدتی است که به تشریح جایگاه‌ها و مدل‌ها می‌انجامد و بازشناسی و گسترش مفاهیم چندگانه را سبب می‌شود. از این طریق، جایگاه‌ها و مدل‌ها به روش جدیدی تشریح و تبیین شده و مورد نقد و واکاوی قرار

می‌گیرد(گاربی، ۲۰۰۸).

اکنون زمان تغییر در بینش علمی، برقراری ارتباط بین رشته‌ها، تأثیر پذیری و تأثیرگذاری آنها فرارسیده است. تفکر درباره علم اطلاعات، تنها در درون رشته انجام نمی‌گیرد. رشته جای تربیت چندوجهی پژوهشگر نیز شده است، جای تمرین‌های روش‌شناختی منظم و تعمیق مسائل و آزادی‌های فکری نیز هست. ماهیت علم آزادگی است. رسالت عالم عبور از مرزهاست، تبدیل زندان‌های بسته رشته‌ها به بوستان‌های فراخ است.

نظریهٔ وحدت دانش و تأثیر آن در نگاه فرارشته‌ای در علم اطلاعات

آن‌گونه که فیزیک دانان، دانشمندان و پژوهشگران علوم طبیعی می‌گویند، تاریخ طبیعی حیات به ۱۵ "میلیارد" سال پیش برمی‌گردد، این در حالی است که تاریخ طبیعی پیدایش بشر به کمتر از ۷ "میلیون" سال می‌رسد. چنان که مطالعات و پژوهش‌های مختلف در حوزه‌های زیست‌شناسی، انسان‌شناسی و غیره نشان می‌دهد که بشر در یک فرایند تکامل، به تدریج از هیئت نخستین خود که روزگاری در جنگل‌های بزرگ نواحی گرمسیری حیات داشت، به قامت، هیئت، و هستی امروزی درآمد. دانشمندان معتقدند که تاریخچه فرهنگی و اجتماعی انسان (اندیشه‌ورز) امروزی به حدود "۲۰۰ هزار" سال قبل برمی‌گردد که این رقم نسبت با تاریخ طبیعی حیات و تاریخ طبیعی پیدایش بشر و انسان‌های ابتدایی قابل تأمل است. در جهانی که چنین توصیف می‌شود، می‌توان دو نوع تاریخ برای بشر قائل شد: تاریخ طبیعی و تاریخ فرهنگی و اجتماعی. بر مبنای نظریه "وحدت دانش"، برای فهم جامع انسان، نمی‌توان تاریخ طبیعی و تاریخ فرهنگی و اجتماعی وی را نادیده گرفت و یا آنها را جداگانه مطالعه و تحلیل کرد (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۷، ص.۱۴۱).

از دیگر سو، در دوره‌های مختلف تاریخ علم و اندیشه، دانشمندان و نظریه‌پردازان زیادی کوشیده‌اند مسیرها، اصول و قوانین جامع و جهان شمولی را کشف کنند تا از طریق آن بتوانند میان معرفت‌ها پیوند بزنند و بی‌آنکه در حوزه‌های مختلف تخصص داشته باشند، بتوانند از دانش، تجارب و انباشته‌های معرفتی و روشی آنها در اندیشه‌ورزی استفاده کنند. از این رو، یکی از نظریه‌های مهمی که مبانی معرفتی گفتمان علم اطلاعات را می‌توان بر پایه آن استوار و بنیان نهاد نظریه "وحدت دانش" است. "وحدت دانش" به مثابه یک نظریه، به شناخت و فهم یکپارچهٔ بشر و تاریخ طبیعی و تاریخ فرهنگی انسان باور دارد. از این رو، در صدد است تا معرفت‌های بشری را در یک کل یکپارچه مطالعه و بررسی کند. در حقیقت، پرسش عمده

نظریهٔ وحدت دانش این است که چگونه می‌توان "فاصله‌های معرفتی" را به گونه‌ای به هم پیوند داد تا بتوان بر معرفت‌های بشری افزود، تا انسان را بهتر و بیشتر شناخت و بر دغدغه‌ها و مسائل طبیعی، انسانی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، و مانند آنها غلبه کرد؟

ویلسون(۲۰۰۱) معتقد است که تاریخ پرورش این ایده (وحدانیت دانش) را اگرچه می‌توان در آثار فیلسوفان و اندیشمندان دوره روشنگری به بعد نظیر کندرسه، فرانسیس بیکن، دکارت، کنت، نیوتون، و غیره مشاهده نمود، ولی ایده وحدت دانش سابقه‌ای بسیار کهن دارد. ادوارد ویلسون(۲۰۰۱، ص. ۸) در کتاب "هم رویدادی: وحدت دانش"، وحدت دانش را ارتباط و اتحاد میان پدیده‌ها، واقعیت‌ها و نظریه‌هایی واقع‌نگر برای ایجاد یک زمینه مشترک برای تبیین می‌داند. وی معتقد است از آنجا که مسائل و گرفتاری‌های کنونی بشر چندوجهی و متنوع هستند، فقط با وحدت میان دانش‌های طبیعی، انسانی، و اخلاقی و به کارگیری درست و هم‌زمان آنها می‌توان به سراغ این مسائل رفت. نظریهٔ وحدت دانش به فرارشته‌ای بودن اطلاعات، دانش‌ها، و روش‌ها معتقد است و همواره در صدد است حوزه‌های مختلف دانش از علوم طبیعی، فیزیکی، و علوم اجتماعی تا هنر، علوم انسانی، مذهب و عرفان و غیره در بستری فراروشی و فرامعرفتی با یکدیگر گفت و گو و آمیزش داشته باشند.

هم اکنون وحدت دانش و یگانگی معرفت بیش از هر موقیت تاریخی دیگر مورد توجه و تمرکز اندیشه بشری است. همچنان که مورن (۱۳۷۹) می‌گوید، هم اکنون هم " امکان" و هم " ضرورت" یگانگی علم و وحدت دانش مطرح است. چنین موقعیت یگانه‌ای زمانی معنا دارد که قادر به درک هم "یگانگی" و "گوناگونی"، و هم "پیوستگی" و "گسست‌ها" باشیم. این یگانگی در چارچوب نظریه باز خودبوم ساماندهی امکان پذیر است که در آن فیزیک، زیست‌شناسی، و انسان‌شناسی، دیگر جوهرهایی بسته نیستند اما هویت خود را نیز از دست نمی‌دهند. به اعتقاد وی، "یگانگی علم (وحدت دانش) به فیزیک، زیست‌شناسی، و انسان‌شناسی احترام می‌گذارد، اما فیزیک‌گرایی، زیست‌شناسی گرایی، و انسان‌شناسی گرایی را می‌شکند". وقتی نظریه و یا ایده‌ای می‌خواهد بنیادین باشد (و بماند) گفتمان رشته‌ای بودن و رشته‌ای ماندن را پشت سر می‌گذارد و از گفتمان میان رشته‌ای و فرارشته‌ای دانش، استقبال می‌کند. چیزی که به واسطه آن مرزهای سنتی و متعارف معرفت‌شناسی و اقلیم‌های روش‌شناسی کم رنگ و به تدریج بی‌رنگ می‌شوند.

مفهوم اطلاعات به نظر مفهومی یگانه و بدیهی می‌رسد، اما هنگامی که درباره آن پرسش می‌کنیم، از هم می‌پاشد، گوناگون می‌شود و به مفاهیمی بی‌شمار مبدل می‌گردد که هریک پرسش تازه‌ای را مطرح

می‌سازد:

– اطلاعات؟ آگاهی؟ اطلاع؟ خبر؟

– دریافت اطلاعات؟ بازنمود اطلاعات؟ مفهوم؟ معنا؟ نظم؟ بی‌نظمی؟

– داوری؟ اطلاعات درست؟ اطلاعات نادرست؟ شبه اطلاعات؟

– مشاهده؟ تجربه؟ تبیین؟

– ذهن؟ عین؟

– حافظه؟ دانش؟ هنجارها؟ و بسیار پرسش‌های دیگر.

بدین سان، با نگاهی سطحی، مفهوم اطلاعات دچار انفجار می‌شود و هرگاه که بخواهیم بیشتر آن را بکاویم، رمز و راز بیشتری می‌یابد. بنابراین، نمی‌توان آن را به مفهومی واحد نسبت داد، بلکه باید حالات و سطوح مختلفی در آن قائل شد.

خصایص چندوجهی و استعاری که در زیر مفهوم اطلاعات پنهان است و غنای عظیمی که شکل و محتوا به خود می‌گیرد، همه و همه سبب می‌گردد تا اطلاعات به مثابه مفهومی با دو کانون و چند ورودی مطرح گردد. کانونی که فیزیکی و عینی است و کانون روانی و ذهنی. با تبادل میان این دو کانون است که برگردان، تغییر شکل، و عمل صورت می‌گیرد. در عین حال، اطلاعات مفهومی است با چند ورودی، شناخت آن، در آن واحد زیست‌شناختی، مغزی، روحی، منطقی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی، تاریخی است (نشاط، ۱۳۸۶، ص.۱). چنین رویکردی بین اعمال انسانی، اعمال فنی، و ساختار دانش پیوند ایجاد می‌کند و چنانچه به‌طور کامل شناخته شود می‌توان امیدوار بود که بتوان ساختار و بنیان‌های نظری منسجمی بنا کرد.

از آنجا که تلاش جهت نیل به وحدانیت معرفت با هدف دستیابی به بینش و بصیرت عمیق‌تر و گسترده‌تر از جهان در دستور کار اندیشمندان و کنشگران علم و پژوهش قرار دارد، رویکردهای فلسفی، به ویژه فلسفه مدرن، باید از هزینه علوم طبیعی و انسانی بکاهد. فلسفه مدرن باید راهی را که فلسفه علم پیش گرفته است، تحسین کند. تلاش فلسفه مدرن باید تهییج تلاش دانشمندان، فیلسوفان، و نظریه‌پردازان در فرایند وحدانیت معرفت باشد. برای رسیدن به وحدانیت معرفت باید داشته‌ها و نداشته‌ها را میان "خود" و "دیگری" تقسیم و تسهیم کرد (دایتر، ۲۰۰۷). همواره باید چیزی برای یاددادن داشته باشیم و ظرفیت یادگیری مداوم را در خود پرورش دهیم. پژوهشگران و دانشمندان عصر ما باید موقعیت خود را در شبکه‌های موجود معرفت تشخیص دهند و قابلیت عبور از مرزهای سنتی را در خود پرورش دهند.

نقش ماوراء دیدگاه در پرورش مفاهیم مربوط به حوزه اطلاعات و اطلاع‌رسانی

همواره شنیده‌ایم که مفهوم اطلاعات مفهومی پیچیده است، زیرا به محض واکاوی آن، با مفاهیم مرتبط بی‌شمار دیگر ارتباط می‌یابد. حال در مورد مسائل و مفاهیم پیچیده و چند بعدی چگونه باید بیاندیشیم و چگونه آن را مورد مطالعه قرار دهیم؟ در فلسفهٔ علم، دو الگوی متفاوت وجود دارد: یکی الگوی دکارت و دیگری الگوی پاسکال. اولی، ساده اندیشی، تجزیه و انتزاع، دومی، پیچیده‌اندیشی، پیوند، تلفیق و تکمیل. الگوی دکارت در حوزه سخن یا گفتمان علم اطلاعات متناظر با اطلاعات تک بعدی است. الگوی پاسکال برعکس می‌گوید از آنجا که همهٔ چیزها به همدیگر مرتبط است و از آنجا که هرچیزی هم معلول است و هم علت، بنابراین بازخورد و واپس کنش وجود دارد. پس با اندیشهٔ سازمانی و گفت و شنودی که قرائت دیگری است از اندیشه دیالکتیک، و پرسش و پاسخ سقراط یا دیالکتیک هگل روبه‌رو هستیم، یعنی همزیستی دو امر متضاد، با این تفاوت که در دیالکتیک هگل همواره امکان سپری شدن تضاد وجود دارد. اما، در اندیشهٔ گفت و شنودی با تناقض‌های بنیادینی روبه‌رو هستیم که نمی‌توان از آنها گذشت و باید با آنها ساخت. زیرا "خلاف یک حقیقت خطا نیست، بلکه حقیقتی مخالف است". در واقع، الگوی پاسکال می‌گوید اگر اجزا را نشناسیم غیر ممکن است کل را بشناسیم و اگر کل را نشناسیم اجزا را نخواهیم شناخت. در واقع، رفت و آمدی دائمی میان کل و اجزای آن برقرار است. الگوی پاسکال متناظر با مفهوم چند بعدی اطلاعات است.

بدین اعتبار، " بحث درباره اطلاعات و چیستی آن باید براساس تحلیل مفاهیمی باشد که به صورت شبکه‌ای از مفاهیم مرتبط در نظر گرفته شده‌اند. لذا، باید بتوان بین مفاهیم مختلف اطلاعات در حوزه‌های گوناگون روابط مفهومی برقرار کرد و آنها را به‌صورت شبکه‌ای از مفاهیم که در عین استقلال، باهم در تعاملند در نظر گرفت" (فلوریدی، ۲۰۰۳). اما برای این‌گونه اندیشیدن پیش از هر چیز به مفهوم‌های کلان نیاز داریم. همان‌گونه که اتم، صورت فلکی ذره‌هاست و منظومهٔ خورشیدی یک صورت فلکی بر گرد یک ستاره است، نیاز داریم که به وسیلهٔ صورت فلکی به همبستگی مفهوم‌ها بیاندیشیم. وانگهی باید بدانیم که در مهم‌ترین چیزها، مفهوم‌ها با هسته‌هایشان تعریف می‌شوند نه با مرزهایشان. به‌طور مثال، می‌توان عشق و دوستی را به وضوح در هسته‌شان باز شناخت. اما، دوستی عاشقانه و عشق‌های دوستانه نیز وجود دارد. پس میانجی‌ها و آمیزش‌هایی میان عشق و دوستی وجود دارد و مرز روشنی موجود نیست. هرگز نباید درصدد بود که چیزهای مهم را بر پایهٔ مرزها تعریف و تبیین کرد، بلکه باید در پی تعریف هسته بود و این تبیین، مستلزم شناخت مفهوم‌های کلان است. اما سه اصل وجود دارد که می‌تواند در این‌گونه اندیشیدن و دست یافتن به مفهوم‌های کلان، پژوهشگران را راهنما باشد (مورن، ۱۳۷۵):

۱. اصل همبستگی پیچیده یا دیالوژیک عنصرها. این اصل به دو انگاره متضاد وحدت می‌بخشد. دو انگاره‌ای که به ظاهر یکدیگر را دفع می‌کنند، اما در واقع، از یکدیگر جدایی ناپذیر و برای درک واقعیت ضروری‌اند. همان‌طور که نیل بور[1] (فیزیکدان دانمارکی) در نظریه کوانتوم معتقد بود که باید ذره‌های فیزیکی را هم ذره و هم موج در نظر گرفت[2]. بدین ترتیب، برای مطالعه و بررسی نظام‌های اطلاعاتی، هم نظام‌های مورد مشاهده و هم نظام‌های مشاهده کننده هر دو باید مد نظر قرار گیرند.

۲. اصل بازگشت سازمانی. فرآیند بازگشتی، فرآیندی است که در آن محصول‌ها و معلول‌ها در عین حال، علت‌ها و تولید کنندهای آن چیزی هستند که آن را تولید می‌کند. برای مثال، فرد، نوع، و تولید مثل را در نظر بگیریم، ما در مقام فرد، مولود فرایند تولید مثل هستیم که بر ما مقدم است. اما، به محض آنکه تولید شدیم به تولیدگران فرایندی بدل می‌شویم که آن نیز ادامه خواهد یافت. این اندیشه از لحاظ جامعه شناختی نیز معتبر است. جامعه، محصول برهم کنش‌های میان فردهاست. اما، به محض آنکه تولید شد به فردها واکنش نشان می‌دهد و آنان را تولید می‌کند. اگر جامعه، فرهنگ، زبان، و دانشی اکتسابی وجود نداشت، ما فردهایی انسانی نبودیم. بنابراین، اندیشهٔ بازگشتی اندیشه‌ای است متضاد با اندیشه خطی علت و معلول، مولود و تولیدگر، ساختار و روساخت.

۳. اصل هولوگرام. در هولوگرام فیزیکی کوچک‌ترین نقطه تصویر هولوگرام تقریباً تمامیتی از اطلاعات مربوط به ابژه بازنمایی شده را دربر دارد. نه تنها جز در کل است بلکه کل در جز است. این اصل در زیست شناسی و جامعه شناسی نیز مصداق دارد. بنابراین، اندیشه هولوگراماتیک هم از فروکاهی که فقط جزء را می‌بیند و هم از کلیت باوری که فقط کل را می‌بیند فراتر می‌رود.

اما برای ساختن چنین بنیان‌هایی و برای این گونه اندیشیدن، داشتن ماوراءدیدگاه لازم است و برای چنین منظوری باید مانند اردوگاه کار اجباری برج‌های دیدبانی را بنا کنیم که به ما امکان نگریستن بهتر به اطلاعات از درون و بیرون از محیط از پیش تعیین شده را بدهد.

---

[1]. Boher

[2] برای مطالعه بیشتر در این زمینه نگاه کنید به ۱) نشاط ، نرگس . ذرات بنیادین و رفتار کوانتومی اطلاعات. اطلاع‌شناسی. س. سوم، ۳و۴ (بهار و تابستان ۱۳۸۵):۱۲۶-۱۴۶؛ و ۲) حری، عباس . نظریه کوانتومی اطلاعات. اطلاع‌شناسی. س. سوم، ۳ و۴ (بهار و تابستان ۱۳۸۵):۱۰۶-۱۲۴

وقتی نظریه‌ای می‌خواهد بنیادین باشد باید از بند رشته‌ها بگریزد و از آنها عبور کند. این گویای آن است که چشم‌انداز باید فرارشته‌ای باشد و فرارشته‌ای امروز به معنای بی‌رشته‌ای[1] است. اگر ذهن آدمی نمی‌تواند مجموعه عظیم دانش رشته‌ای را درک کند پس باید یا ذهن انسان را تغییر داد یا دانش رشته‌ای را.

نتیجه‌گیری و بحث

مفهوم اطلاعات به نظر مفهومی یگانه و بدیهی می‌رسد، اما هنگامی که درباره آن پرسش می‌کنیم، از هم می‌پاشد، گوناگون می‌شود، و به مفاهیم بی‌شمار مبدل می‌گردد که هریک پرسش تازه‌ای را مطرح می‌سازد:

– اطلاعات؟ آگاهی؟ اطلاع؟ خبر؟ پیام؟
– دریافت اطلاعات؟ بازنمود اطلاعات؟ مفهوم؟ معنا؟ نظم؟ بی‌نظمی؟
– داوری؟ اطلاعات درست؟ اطلاعات نادرست؟ شبه اطلاعات؟
– مشاهده؟ تجربه؟ تبیین؟
– ذهن؟ عین؟
– حافظه؟ دانش؟ هنجارها؟ و بسیار پرسش‌های دیگر.

بدین سان، با نگاهی سطحی، مفهوم اطلاعات دچار انفجار می‌شود و هرگاه که بخواهیم بیشتر آن را بکاویم، رمز و راز بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین، نمی‌توان آن را به مفهومی واحد نسبت داد. بلکه، باید حالات و سطوح مختلفی در آن قائل شد.

خصایص چندوجهی و استعاری که در زیر مفهوم اطلاعات پنهان است و غنای عظیمی که شکل و محتوا به خود می‌گیرد، همه و همه سبب می‌گردد تا اطلاعات به مثابه مفهومی با دو کانون و چند ورودی مطرح گردد: یکی فیزیکی و عینی، و دیگری روانی و ذهنی. با تبادل میان این دو کانون است که برگردان، تغییر شکل، و عمل صورت می‌گیرد. در عین حال، اطلاعات مفهومی است با چند ورودی، شناخت آن، در آن واحد زیست‌شناختی، مغزی، روحی، منطقی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی، و تاریخی است(نشاط، ۱۳۸۶). این رویکرد بین اعمال انسانی، اعمال فنی، و ساختار دانش پیوند ایجاد می‌کند و چنانچه به‌طور کامل شناخته شود می‌توان امیدوار بود که بتوان ساختار منسجمی بنا کرد. اما همه اینها، به قول

[1] not-disciplinarity

گاربی(۲۰۰۸)، نیازمند تجدید نظر درباره مرتبه و منزلتی است که به نظام‌های فنی، کاربران، و محیط‌هایشان اعطا گردیده و اهداف تازه‌ای را برای مطالعه، پژوهش و رویارویی با مرزهای رشته‌ای فراهم آورده است.

در برگیرندگی و دامنه عمل در علم اطلاعات گسترده است و به مسائل و موضوعاتی می‌پردازد که به انسان، اجتماع انسانی، دنیای مجازی و بسیاری دیگر مربوط می‌شود که هیچ یک را نمی‌توان نادیده گرفت. ساختمان ذهنی و روانی انسان، فرهنگ او، فیزیولوژی مغز و ارگانیسم و ژنتیک همه و همه جنبه‌های مختلف یک واقعیت پیچیده‌اند که در این مسیر مورد شناسایی و استفاده قرار می‌گیرند. به سبب همین رویارویی، دیگر نمی‌توان مفهوم اطلاعات را در مرزهای مشخص محدود کرد. بلکه برای اینکه علم اطلاعات بتواند بال‌های خود را بگشاید و جهان را برای شناخت راز خود درنوردد، باید آن را در عرصه‌ای فراتر مورد مطالعه قرار داد. وقتی نظریه‌ای می‌خواهد بنیادین باشد باید از حوزهٔ رشته‌ها بگریزد و از آنها عبور کند. این گویای آن است که چشم‌اندازها در نظریه‌پردازی علم اطلاعات باید فرارشته‌ای باشد و فرارشته‌ای امروز به معنای بی‌رشته‌ای است.

از یکسو، شناخت یک رشتهٔ علمی بدون مطالعه و درک درستی از نظریه‌های آن رشته ممکن نیست؛ و شناخت نظریه‌های یک رشته نیز بدون شناخت منابع و ریشه‌هایی که نظریه‌ها از آن سرچشمه گرفته‌اند ممکن نمی‌گردد. از سوی دیگر، ذهنیت هر نظریه‌ای نیز الزاماً تحت تاثیر جهان‌بینی و فرهنگ جامعه او است که شناخت آنها نیز برای شناخت و نقد نظریه‌ها ضروری است. لذا، برای این منظور، به ماوراء دیدگاه نیاز است. برای داشتن ماوراء دیدگاه بایسته است که مانند اردوگاه کار اجباری، برج‌های دیدبانی را بنا کنیم که به ما امکان نگریستن بهتر به نظریه‌ها از درون و بیرون از محیط از پیش تعیین شده بدهد.

یکی از هدف‌های عمده این‌گونه اندیشه‌ورزی، تقویت تفکر نقاد (تحلیلی) و زیر سؤال بردن تفسیرهایی از مسائل پیرامون رشته‌ای است که معمولاً بدیهی پنداشته می‌شوند. به‌طور مثال، انسان‌ها در مقام افرادی مستقل و آزاد می‌توانند از زبان به مثابه شیوه و ابزاری برای بیان مقصود خود و برقراری ارتباط با دیگران و جهان استفاده کنند. این باور به اکثر مردم اجازه می‌دهد صبح از خواب برخیزند و زندگی روزمره شان را بدون اینکه دائما از چیستی هویت افراد یا واقعیت بیرونی پرس و جو کنند سپری سازند. در نظام آموزشی و پژوهشی نیز رشته‌ها شکل مشابهی از این گونه برداشت هستند که به ما این امکان را می دهند که کاری را که در دست گرفته‌ایم بدون اینکه پیوسته درباره مقصود، حدود، و ارزش نهایی‌اش به

حدس و گمان متوسل شویم، به انجام برسانیم. چنین نظامی ما را قادر می‌سازد که موضوعات پژوهشی تحت کنترلی پیدا کنیم، برای مطالعات خود حد و مرز قائل شویم، و یافته‌هامان را به جامعه‌ای که چارچوب فکری کارمان را می‌فهمد ارائه کنیم. بدیهی است که هر رشته یک ساختار اجتماعی، یعنی شبکه‌ای از عناصر مختلف است که به واسطه معادلی مفهومی همچون تارهای یک تور سیمی به هم چسبیده‌اند. همه موضوع‌ها و پدیده‌ها بستگی جدایی ناپذیری با زبان و گفتمان دارند، بدین لحاظ می‌توان تصور کرد که رشته‌ها ساختارهایی بیانی هستند که تنها به واسطه ارتباط افتراقی خود با دیگر رشته‌ها هویتی گسسته می‌یابند. بدیهی است که هر موضوعی مانند هر موجودی در فضایی چند بعدی زیست می‌کند و بارور می‌شود. خارج کردن آن از این فضا آن را از موجودیت و هویت و حیات می‌اندازد. با جدا شدن رشته‌ای از سایر رشته‌های نزدیک و تنها ماندن آن به تعصب رشته‌ای و در نهایت به تملک رشته‌ای خواهد انجامید. بنابراین، یک فضای فرا رشته‌ای ثمر بخش را شاید بتوان با بررسی شیوه‌هایی ایجاد کرد که در آنها اندیشه‌های علمی از حوزه جستار تخصصی فراتر می‌روند و جزیی از یک فرهنگ را شکل می‌بخشد؛ لازمه چنین فضایی تغییر در بینش علمی، برقراری ارتباط میان رشته‌ها و میان مفاهیم مرتبط دیگر، و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری آنهاست. تفکر درباره علم، تنها درون رشته انجام نمی‌گیرد. رشته جای تربیت چندوجهی پژوهشگر نیز شده است. جای تمرین‌های روش‌شناختی منظم و تعمیق مسائل و آزادی‌های فکری نیز هست. علومی که اکنون تکامل سریع دارند علومی هستند که با سایر علوم پیوند یافته‌اند. مسلماً این امر تصادفی نیست و به این واقعیت مربوط است که چون علوم تقسیم بندی شده است هر متخصصی طبعاً می‌کوشد منطقهٔ مربوط به خود را بررسی کند، اما در فاصله میان این مناطق یا آن سوی مرزها نیز مقداری زمین‌های بکر و دست نخورده وجود دارد و در این حیطه‌هاست که پیشرفت‌های علمی سریع حاصل می‌شود. "اشتباه بزرگی خواهد بود اگر به بهانه مشکل بودن، این مناطق حاصل‌خیز را نادیده بگیریم". این بدان معناست که تنها از طریق فعالیت عملی در حوزه اطلاع‌رسانی نمی‌توان به شناختی جامع از این رشته دست یافت. برای پاسخ دادن به مسائل اساسی که حوزه اطلاعات و اطلاع‌رسانی با آن مواجه است دانستن آن علم لازم است ولی کافی نیست. در مقایسه، بنیان مستحکمی از علم اطلاعات که ریشه در سنت‌های پژوهشی گسترده‌ای دارد برای هر فعال در حوزه اطلاعات و اطلاع‌رسانی امکان دسترسی به نتایج جمعی بسیاری از اذهان دیگر و تجربه کلی یک رشته کلی‌تر را فراهم می‌سازد. اگر چه دانش اطلاعات و اطلاع‌رسانی تا اندازه‌ای با عمل اطلاع‌رسانی گسترش می‌یابد، اما این نه عمل، که تحقیق روشمند و نظام‌مند در خصوص اطلاعات – و دیگر موضوعات وابسته – است که پژوهش اطلاع‌رسانی را

تشکیل می‌دهد. عناصر علم اطلاعات نشأت گرفته از عناصر مختلفی است که عمل اطلاع‌رسانی یکی از این منابع است.

بنابراین، از دانشجویانی که در این رشته فارغ التحصیل می‌شوند انتظار می‌رود دانش و آگاهی‌های خود را نسبت به رشته‌های مرتبط غنی سازند و بر دامنه و مجموعه متنوعی از نظریه‌ها و تجارب معرفتی و روشی استوار باشند تا بتوانند با دیدی تحلیلی-انتقادی شرایط موجود را با دانش‌های در حال رشد تطبیق دهند.

کتابنامه

خرسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷)، *گفتمان میان رشته‌ای دانش*. پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مورن، ادگار(۱۳۸۷). پیرامون میان رشتگی. ترجمه ملاباشی. در *مجموعه مقالات مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان رشته‌ای*. تهران : پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مورن، ادگار (۱۳۷۵). راهی نو برای اندیشیدن. ترجمه افشین جهاندیده. *پیام یونسکو*. س بیست و هفتم, ۳۰۹ (فروردین):۱۰-۱۴.

مورن، ادگار(۱۳۷۹). *درآمدی بر اندیشه پیچیده*. ترجمه افشین جهاندیده. تهران: انتشارات مدرسه.

نشاط، نرگس (۱۳۸۶). *از شناخت تا ایده* . تهران : انتشارات دما.

نشاط، نرگس و عباس حری (۱۳۸۶). تلون مفهومی اطلاعات: ضرورت نظریه‌ای جامع برای یکپارچه کردن چند پاره گی . *اطلاع‌شناسی*. س. پنجم، شماره ۱۷ و ۱۸ (پاییز و زمستان).

والاد، برنار (۱۳۸۷). موضوع میان رشتگی. ترجمه توحیده ملاباشی، در *مجموعه مقالات مبانی نظری و روش‌شناسی مطالعات میان رشته‌ای*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. ص.۷۳-۱۰۰.

Andersen, J. (2005). Genre. In Hjørland, B. & Nicolaisen, J. (ed.) *The Epistemological Lifeboat.* [Online] Available: http://www.db.dk/ jni/lifeboat/ info.asp?subjectid=83 [accessed, 2009]

Davidson, M. (2004). Bones of contention: using self and story in the Quest to professionalize higher education, an interdisciplinary approach. *Teaching in higher education,* 9 (3):299-310

Dieter, W. (2007). *The unity of knowledge: An interdisciplinary*. [Online] Available: http://www.dieterwolf.net/pdf/unity-of-knowledge-1pdf

Floridi, L. (2003). Information In *The Blackwell guide to the philosophy of computing & information.* [Online] Available: http://www.wolfson.ox.ac.uk/~floridi/Blackwell/chaters/chapter5.pdf

Floridi, L.(2002). *What is philosophy of information*? [Online] Available:

http://www.wolfson.ox.uk/~floridi/pdf/wipi.pdf

Garbay, C. (2008). *Rethinking interdisciplinary: The role of information science in interdisciplinary research.* [Online] Available: www.Interdisciplines.org/interdisciplinarity/papers/2

Klein, J. T. et al. (2001). *Transdisciplinarity: Joint problem solving among science, technology, and society: An effective way for managing complexity*. Basel: Birkhauser.

Negre, A. (2004). *A transdisciplinary approach to science and astrology*. [Oline] available: http://www.cura.free.fr/quinq/02negre2.html

Nikolescu, B. (1996). *Transdisciplinarity*, USA: Lexington, Watersign press.

Max- Neef, M.A.(2005). Commentary: Foundations of transdisciplinarity. *Ecological economics*, 53, pp. 5-16

Pohl, C.(2000). Inter – and transdisciplinary research methods, in *R. Haberli, R.W. Scholz, A. Bill and M. Welti (eds). Transdisciplinarity: Joint problem – solving among science, technology and society, workbook1: Dialogue sessions and idea market* (vol.1). Zurich: Haffmans Sachbuch Verlag, pp. 18-19.

Regeer, B. (2004). Transdisciplinary. [Online] Available: http://www.bio.vu.nl/vakgroepen/bens/HTML

Wilson, E.O. (2001). *Consilience: the unity of knowledge*, New York: The New York Academy of Sciences.